اَلدّرسُ الثّاني

﴿... لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيهِ سَبيلاً...﴾

آلُ عِمْران:۹۷

حجّ خانهٔ [خدا] بر مردم، بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند، واجبِ الٰهی است.

مَكَّةُ الْمُكَرَّمَةُ وَالْمَدينَةُ الْمُنَوَّرَةُ

مکّـهٔ مکـرّمـه و مـدیـنـهٔ مـنـوّره

جَلَسَ أعضاءُ الْأُسْرَةِ أمَامَ التلِّفْازِ وَ هُمْ يُشاهِدونَ الْحُجّاجَ فِي الْمَطارِ.[11] (جمله حالیه)

اعضای خانواده روبه‌روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می‌کردند.

نظَرَ «عارِفٌ» إلىٰ والِدَيْهِ، فَرَأىٰ دُموعَهُما تَتَساقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِما. فَسَأَلَ عارِفٌ والِدَهُ مُتَعَجِّباً: يا أَبي، لِمَ تَبْكي؟! (جمله حالیه / حال)

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک‌هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می‌افتند. پس عارف با تعجّب و شگفتی از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می‌کنی؟!

اَلْأَبُ: حينَما أَرَى النّاسَ يَذْهَبونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أَمامي ذِكْرَياتي؛ (جمله حالیه)

پدر: وقتی مردم را می‌بینم که به حج می‌روند، خاطراتم از برابرم می‌گذرند؛

فَأَقولُ في نَفْسي: يالَيتَني أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرىٰ![12]

و با خودم می‌گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.

رُقَيَّةُ: وَلكِنَّكَ أَدَّيْتَ فَريضَةَ الحَجِّ فِي السَّنةِ الْماضيةِ مَعَ أُمّي!

رقیّه: ولی تو فریضهٔ (عمل واجب) حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!

الأُمُّ: لَقَدِ اشْتاقَ أَبوكُما إِلَى الْحَرَمَينِ الشَّريفَينِ وَ الْبَقيعِ الشَّريفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و[قبرستان] بقیع شریف شده است.

عارِفٌ: أَ أَنتِ مُشْتاقَةٌ أَيضاً؛ يا أُمّاهْ؟ عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟!

اَلْأُمُّ: نَعَم، بِالتَّأكيدِ يا بُنَيَّ. مادر: بله، البتّه پسرکم.

اَلْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حينَ يَرىٰ هٰذَا الْمَشهدَ، يَشتاقُ إِلَيه.

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می‌بیند، مشتاق آن می‌شود.

عارِفٌ: ما هيَ ذِكْرَياتُكُما عَنِ الْحَجِّ؟ عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

---

[11] وَ هُمْ يُشاهِدونَ: در حالی که می‌دیدند.

[12] يالَيتَني أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرىٰ!: ای کاش بار دیگر بروم.

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

اَلْأَبُ: أَتَذَكَّرُ خيامَ الْحُجّاج في مِنىٰ وَ عَرَفاتٍ، وَ رَمْيَ الْجَمَراتِ وَ الطَّوافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّـــريفَةِ وَ السَّعْـــيَ بَيْنَ الصَّفا وَ الْمَروَةِ، وَ زيارَةَ الْبَقيعِ الشَّريفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب ســنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبهٔ شریف و سعی (دویدن) میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

اَلْأُمُّ: وَ أَنا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النّورِ الَّذي كانَ النَّبيّ يَتَعَبَّدُ في غارِ حِراءٍ الْواقِعِ في قِمَّتِهِ.

مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلّهٔ آن عبادت می‌کرد.

رُقَيَّة: أَنَا قَرَأْتُ في كِتابِ التَّربيَةِ الدّينيَّةِ أَنَّ أُولىٰ آياتِ الْقُرآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبيِّ ﷺ في غارِ حِراءٍ.
هَلْ رَأَيْتِ الْغارَ، يا أُمّاهْ؟

رقیّه: من در کتاب تربیت دینی (کتاب دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل شد.
ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لا، يا بُنَيَّتي. اَلْغارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبلٍ مُرتَفِعٍ، لا يَسْتطيعُ صُعودَهُ (مفعول) إلّا الْأَقْوياءُ (فاعل).
وَ أَنتِ تَعلمينَ أَنَّ رِجْلي تُؤْلِمُني.

مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع اســت، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند.(که جز افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند.) و تو می‌دانی که پایم درد می‌کند.

رُقَيَّة: هَلْ رَأَيْتُما غارَ ثَوْرٍ الَّذي لَجَأَ إلَيهِ النَّبيُّ ﷺ في طَريقِ هِجْرَتِهِ إلَى الْمَدينةِ الْمُنوَّرَةِ؟

رقیّه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

اَلْأَبُ: لا، يا عَزيزَتي؛ أَنا أَتَمَنّىٰ أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَميعِ أَعْضاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرِباءِ لِزيارَةِ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةِ وَ الْمَدينةِ الْمُنوَّرَةِ مَرَّةً أُخرىٰ وَ أَزورَ (مفعول) هٰذِهِ الْأَماكِنَ (مشارٌ إليه، اسم مكان).

پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که بار دیگر همراه همهٔ اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکّهٔ مکرمه و مدینهٔ منوّره مشـرّف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم(ببینم).

اَلْمُعْجَم

آلَمَ: به درد آورد	**بُنَيَّتي:** دخترکم	**زارَ ـُـ :** دیدار کرد (مضارع: يَزورُ)
(مضارع: يُؤلِمُ)	**تَعَبَّدَ:** عبادت کرد	«زُرْتُ: دیدار کردم»
«رِجْلي تُؤلِمُني: پایم درد می‌کند.»	**اَلتِّلْفاز:** تلویزیون	**اَلسَّعْي :** دویدن ، تلاش
اِشْتاقَ: مشتاق شد	**اَلْخيام:** چادرها «مفرد: اَلْخَيمَة»	**اَلْقِمَّة:** قلّه «جمع: اَلْقِمَم»
(مضارع: يَشتاقُ)	**اَلرِّجْل:** پا «جمع: اَلْأَرْجُل»	**لَجَأَ إلَىٰ:** به ... پناه بُرد
أُمّاهُ: ای مادرم	**رَمْيُ الْجَمَراتِ:** پرتابِ ریگ‌ها (در مراسم حج)	**مَرَّ ـُـ :** گذر کرد «مضارع: يَمُرُّ»
بُنَيَّ: پسرکم		**اَلْمَشهَد:** صحنه

DaneshSad دانش صد

حَولَ النّص

✍ عَيِّنْ جَوابَ الْأَسئِلَةِ التّاليَةِ مِنَ الْعَمودِ الثّاني. (اِثْنانِ زائِدانِ)

۱- لِماذا لَمْ تَصْعَدْ والِدَةُ عارِفٍ وَ رُقَيَّةَ جَبَلَ النّور؟

۲- ماذا كانَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ يُشاهِدونَ؟

۳- أَينَ جَلَسَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ؟

۴- كَيفَ يَكونُ جَبَلُ النّورِ؟

۵- مَنْ كانَ يَبْكِي؟

۴	يَكونُ مُرْتَفِعاً
	اِشْتاقَ إلَيهِ
۵	والِدا الْأُسرَةِ
۳	أَمامَ التِّلفازِ
	رَأْسي يُؤْلِمُني
۲	اَلْحُجّاجَ فِي الْمَطارِ
۱	لِأَنَّ رِجلَ الْأُمِّ كانَتْ تُؤلِمُها.

۱- لِماذا لَمْ تَصْعَدْ والِدَةُ عارِفٍ وَ رُقَيَّةَ جَبَلَ النّور؟ لِأَنَّ رِجلَ[۱] الْأُمِّ كانَتْ تُؤلِمُها.
چرا مادر عارف و رقیّه از کوه نور بالا نرفت؟ - زیرا پای مادر درد می‌کرد.

۲- ماذا كانَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ يُشاهِدونَ؟ اَلحُجّاجَ[۲] فِي الـمَطارِ[۳]
اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه

۳- أَينَ جَلَسَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ؟ أَمامَ التِّلفازِ
اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون

۴- كَيفَ يَكونُ جَبَلُ النّور؟ يَكونُ مُرْتَفِعاً[۴]
کوه نور چگونه می‌باشد؟ - بلند می‌باشد.

۵- مَنْ كانَ يَبْكِي؟ والِدا الْأُسرَةِ[۵]
چه‌کسی گریه می‌کرد؟ - پدر و مادر خانواده

---

۱. اعضای زوج بدن : رِجل،يَد، إذُن، عَين، كَفّ مؤنث هستند.
۲. حُجّاج: جمع مکسر است و مفرده «حاجّ» على وزن «فاعِل»، اسم فاعل
۳. مَطار، مَجال، مَقام : اسم مکان بر وزن مَفعَل هستند.
۴. موارد مورد توجه: حرکت مُرتَفِع
۵. نون مثنی و جمع در حالت مضاف حذف می شود؛ مانند والِدا الأُسرَةِ (والدانِ+ الأُسرَةِ) – مسلمو العالَم (مسلمونَ + العالَم)

DaneshSad دانش صد

إعلَموا

اَلْحالُ (قید حالت)

آیا ترجمهٔ این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَیْتُ وَلَداً مَسْروراً. ب. رَأَیتُ الْوَلَدَ الْـمَسْرورَ. ج. رَأَیتُ الْوَلَدَ، مَسْروراً.

پسرِ خوشحالی را دیدم. پسرِ خوشحال را دیدم. پسر را، خوشحال دیدم.

مَسروراً در جملهٔ الف، و اَلْـمَسرورَ در جملهٔ ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسروراً در جملهٔ ج نیز همان نقش را دارد؟

در جملهٔ اوّل کلمهٔ «مَسْروراً» صفتِ «وَلَد» و در جملهٔ دوم «الْـمَسرورَ» صفتِ «اَلْوَلَد» و در جملهٔ سوم «مَسروراً» حالتِ «اَلْوَلَد» است.

ذَهَبَتِ الْبِنتُ الْفَرِحَةُ. ذَهَبَتِ الْبِنتُ، فَرِحَةً.

موصوف — صفت — قید حالت (اَلْحال)

برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.[۱۳]

اِشتَغَلَ مَنصورٌ فِي الْـمَزرَعَةِ نَشیطاً.

مرجع حال — حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْـمُهَندِسُ الشّابُّ في الْـمَصنَعِ مَبْتَسِماً. مهندس جوان لبخندزنان در کارخانه ایستاد.

رأیْتُ الطِّفلَتَیْنِ مَبْتَسِمتَینِ. دو کودک را لبخندزنان دیدم.

اَللّاعِبونَ الْإیرانیّونَ رَجَعوا مِنَ الْـمُسابَقَةِ مَبْتَسِمینَ. بازیکنان ایرانی لبخندزنان از مسابقه برگشتند.

إختَبِرْ نَفْسَكَ(۱): عَیِّنِ «الْحالَ» في الْجُمَلِ التّالیَة.

حرف عطف

۱- وَصَلَ الْـمُسافِرانِ إلَی الْـمَطارِ مُتَأَخِّرَینِ وَ رَکِبا الطّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرَینِ

حرف عطف

۲- تَجتَهِدُ الطّالِبَةُ في أَداءِ واجِباتِها راضیَةً وَ تُساعِدُ أُمَّها.

دانش‌آموزِ دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / راضیَةً

۳- یُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجونَ فَریقَهُمُ الْفائِزَ فَرِحینَ.

تماشاگران با خوشحالی (شادی) تیم برندهٔ خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحینَ

۴- اَلطّالِبَتانِ تَقْرَآنِ دُروسَهُما مُجِدَّتَینِ.

دو دانش‌آموزِ دختر با جدیّت درسهایشان را می‌خوانند. / مُجِدَّتَینِ

[۱۳] تشخیصِ مرجعِ قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.(تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

DaneshSad دانش صد

گاهی قید حالت به صورت جملهٔ اسمیّه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال:

الف. رَأَیتُ الْفَلّاحَ وَ هوَ یَجمَعُ الْـمَحصولَ. ب. أُشاهِدُ قاسِماً وَ هُوَ جالِسٌ بَیْنَ الشَّجَرَتَینِ.

کشاورز را دیدم، در حالی‌که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی‌که میان دو درخت نشسته است.

■ در جملهٔ الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

جمله پایه	+ اسم معرفه	+	جمله حالیه
فعل ماضی	+ اسم معرفه	+	فعل ماضی ⇦ معادل ماضی بعید
فعل ماضی	+ اسم معرفه	+	فعل مضارع ⇦ معادل ماضی استمراری

شاهدْتُ قاسماً و **هو جَلَسَ** بین الشجرتین.
قاسم را دیدم در حالی که بین دو درخت **نشسته بود.**

جَلَسَ أعَضاءُ الْأُسْرَةِ أمَامَ التِّلْفازِ وَ **هُمْ یُشاهِدونَ** الْحُجّاجَ.
اعضای خانواده روبه‌روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را **تماشا می‌کردند.**

اِختَبِر نَفسَکَ(۲): تَرْجِمِ الْآیاتِ الْکَریمَةَ، ثُمَّ عَیِّنِ «الْحالَ».

۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإنسانُ (نائب فاعل) ضَعیفاً﴾ اَلنِّساء: ۲۸

ترجمه: ... و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **اَلْحالَ:** ضَعیفاً

۲- ﴿... وَ لا تَهِنوا[1] وَ لا تَحْزَنوا وَ أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ ...﴾ آل عِمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید. **اَلْحالَ:** أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿کانَ النّاسُ (خبر کان) أُمَّةً (صفت) واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبیّینَ (مفعول) مُبَشِّرینَ ...﴾ اَلْبَقَرَة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد. **اَلْحالَ:** مُبَشِّرینَ

۴- ﴿یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (صفت) ○ ارْجِعي إِلَىٰ رَبِّكِ راضِیَةً مَرضِیَّةً﴾ اَلْفَجْر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، خشنود و پسندیده (خداپسند، خوشایند) به سوی پروردگارت بازگرد.

اَلْحالَ: راضِیَةً ، مَرضِیَّةً

۵- ﴿إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتونَ[2] الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعونَ﴾ اَلْمائِدَة: ۵۵

ترجمه: سرپرستِ شما تنها خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند: کسانی که نماز بر پا می‌دارند و درحالی که در رکوعند زکات می‌دهند. **اَلْحالَ:** هُمْ راکِعونَ

ولیّ شما تنها خداوند و پیامبرِ اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.(ترجمه فولادوند)

.....

۱- لا تَهِنوا: سُست نشوید (وَهَنَ) ۲- یُؤْتونَ: می‌دهند (آتیٰ)، فعل مضارع معلوم من باب إفعال

بیشتر بدانیم:

۱) برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

● در زبان عربی دو نوع حال داریم: حال مفرد(اسم) – جمله حالیه

۲) حال مفرد: اسم نکره ای که حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که بسیاری از اوقات در انتهای جمله می‌آید.

● «مصادر» یا اسم های «معرفه به ال» نمیتوانند حال واقع شوند.

۳) حال مفرد با مرجع حال از لحاظ جنس (مذکر-مؤنث) و از لحاظ تعداد (مفرد، مثنی و جمع) مطابقت می‌کند.

جاء الطّالبُ مُبتسِماً جاء الطّالبـةُ مُبتسِمَـةً

جاء الطّالبانِ مُبتسِمَيْنِ جاء الطّالبتانِ مُبتسِمتَيْنِ

جاء الطُّلّابُ مُبتسِمينَ جاء الطّالباتُ مُبتسِماتٍ

● البته حواسمون باشه برای جمع غیر عاقل، حال به صورت مفرد مونث می‌آید:

يصنع المهندسونَ البيوتَ مُحكمـةً. فرأيْتُ دموعَ والدَيَّ و هي تتساقط مِن أعينهما.

۴) برای تشخیص مرجع حال تا وقتی که «اسم ظاهر» است به ضمایر توجه نمی‌کنیم.

اَللّاعِبونَ الْإيرانيّونَ رَجَعـوا مِنَ الْـمُسابَقَةِ مَبْتَسِمينَ.

هاتانِ الْبِنتانِ قامَتـا بِجَوْلَةٍ عِلْميَّةٍ في الْإنترنت مَبْتَسِمتَينِ.

۵) تشخیص مرجع حال در صورتی که اسم ظاهر باشد اهمیت پیدا می کند؛ چون هنگام ترجمه، بهتر است حال را کنار مرجع حال بیاوریم. پس همیشه لازم نیست مرجع حال را مشخص کنیم.

يحمل الولدُ الحجارةَ ثقيلـةً. پسر سنگ را در حالی که سنگین است، حمل می‌کند.

يُنادي هذا الوالِدُ ابْنَـهُ نائماً. این پدر پسرش که خوابیده را صدا می کند.

﴿... فَبَعَثَ اللّهُ النَّبيّينَ مُبَشِّرينَ ...﴾ البَقَرَة: ۲۱۳ و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد.

۶) برای ضمیر متکلم وحده، حال به صورت «مفرد مذکر» یا «مفرد مؤنث» می‌آید.

أنا ذهبْتُ إلى المدرسـةِ .ماشياً-.ماشيـةً. .

برای ضمیر متکلم مع الغیر، حال به صورت «مثنی و جمع مذکر و مؤنث» می‌آید.

نحنُ نستمِعُ إلى القرآنِ خاشعَينِ.-.خاشعَتَينِ -خاشعينَ - خاشعاتٍ

۷) کلمه پرسش مناسب برای حال «کیف» است. جالب است بدانید هرگاه «کیف» با فعل تام به کار رود، نقش حال را می‌پذیرد. کیفَ جِئتَ؟ جِئتُ راكِباً.

کیف + فعل تام	کیف جِئْتَ؟ (حال)
کیف + فعل ناقصه	کیف کان عاقبـةُ المُكذبينَ؟ (خبر کان)
کیف + اسم	کیف حالك؟ (خبر)

۸) ضد حال ها (نقش‌های مشابه)

مفعول: يا إلهي، اِجعلني ~~شكوراً~~.

صفت: كان الناسُ أمـةً ~~واحدةً~~.

خبر افعال ناقصه: كان رجلٌ ~~جالساً~~.

اَلتَّمارينُ

● اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ:

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ. (نَوْعُ الْكَلِماتِ :اِسْمُ فاعِلٍ وَ اسْمُ مَفعولٍ وَ اسْمُ مَكانٍ وَ اسْمُ مُبالَغَةٍ [1] وَ فِعْلٌ ماضٍ وَ فِعْلٌ مُضارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفُ جَرٍّ وَ ...)

«اَلسَّيِّدُ مُسلِمِيٌّ» مُزارِعٌ. هوَ يَسْكُنُ في قَريَةِ بِطْرود[14] بِمُحافَظَةِ مازَندَران. إنَّهُ رَجُلٌ صادِقٌ وَ صَبّارٌ وَ مُحتَرَمٌ. في يَوْمٍ مِنَ الْأَيّامِ شاهَدَ جَماعَةً مِنَ الْمُسافِرينَ واقِفينَ أَمامَ مَسْجِدِ الْقَريَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنْ سَبَبِ وُقوفِهِم، فَقالوا: إنَّ سَيّارَتَنا مُعَطَّلَةٌ.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای پطرود در استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را ایستاده روبه‌روی مسجد روستا دید. پس رفت و از آنها دربارهٔ علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مُزارِعٌ: اسم فاعل / **يَسْكُنُ:** فعل مضارع / **صادِقٌ:** اسم فاعل / **صَبّارٌ:** اسم مبالغه / **مُحتَرَمٌ:** اسم مفعول / **مِنَ : حرف جرّ** / **الْمُسافِرينَ:** اسم فاعل / **واقِفينَ:** اسم فاعل / **مَسْجِدِ:** اسم مکان/ ذَهَبَ: فعل ماضی / **عَنْ : حرف جرّ** / **مُعَطَّلَةٌ:** اسم مفعول

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسلِمِيٌّ بِصَديقِهِ مُصَلِّحِ السَّيّاراتِ؛ لِكَي يُصَلِّحَ سَيّارَتَهُم؛ وَ جاءَ صَديقُهُ وَ جَرَّ سَيّارَتَهُم بِالْجَرّارَةِ وَ أَخَذَها إلَى مَوْقِفِ تَصليحِ السَّيّاراتِ.

پس آقای مسلمی با دوستش، تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مُصَلِّحِ: اسم فاعل / **يُصَلِّحَ:** فعل مضارع / **مَوْقِفِ:** اسم مکان / **تَصليحِ:** مصدر

ب. ما مِهْنَةُ صَديقِ السَّيِّدِ مُسلِمِيٍّ؟ هُوَ مُصَلِّحُ السَّيّاراتِ.

ج. كَمْ جارّاً وَ مَجْروراً في النَّصِّ؟ تِسعَة:

۱- في قَريَةِ / ۲- بِمُحافَظَةِ / ۳- في يَوْمٍ / ۴- مِنَ الْأَيّامِ / ۵- مِنَ الْمُسافِرينَ / ۶- عَنْ سَبَبِ / ۷- بِصَديقِ / ۸- بِالْجَرّارَةِ / ۹- إلَى مَوْقِفِ

د. أَيْنَ يَعيشُ السَّيِّدُ مُسلِمِيٌّ؟ هوَ يَعيشُ في قَريَةِ بِطْرود بِمُحافَظَةِ مازَندَران.

هـ. أُكْتُبْ مُفْرَدَ هٰذِهِ الْكَلِماتِ.

سادَة: سيّد	**قُرىٰ:** قَريَة	**رِجال:** رَجُل	**أَيّام:** يَوْم	**سَيّارات:** سَيّارَة
مُصَلِّحونَ: مُصَلِّح	**أَصْدِقاء:** صَديق	**مَواقِف:** مَوْقِف	**جَرّارات:** جَرّارَة	**جَماعات:** جَماعَة

---

[*] ۱- **اَلْمُعَطَّل:** خراب شده ۲- **اَلْجَرّارَة:** تراکتور ۳- **اَلْمَوْقِف:** ایستگاه ۴- **مَوْقِفِ تَصْليحِ السَّيّاراتِ:** تعمیرگاه خودرو

[14] پطرود، روستایی است از توابع بخش گیل‌خوران شهرستان جویبار در استان مازندران ایران.

DaneshSad دانش صد

● اَلتَّمرينُ الثّاني: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَريبَةَ في كُلِّ مَجموعَةٍ، مَعَ بَيانِ السَّبَبِ.

١- اَلْأَصْدِقاء☐ اَلْأَحِبّاء ☐ اَلْأَقْرِباء ☐ اَلْأَرْبِعاء ☑ مفرد: صديق- حبيب-قريب

اَلْأَصْدِقاء(دوستان)، اَلْأَحِبّاء(دوستان)، اَلْأَقْرِباء(نزديكان) / **اَلْأَرْبِعاء (چهارشنبه)**

٢- اَلطّيـن ☐ اَلْـمِلَفّ ☑ اَلتُّراب☐ اَلْحَجَر ☐ جمع: أَتْرِبَة- حِجارة يا أحجار

اَلطّيـن(گِل)، اَلتُّـراب(خاک)، اَلْحَجَر(سنگ) / **اَلـمِلَفّ (پرونده)**

٣- اَلْأَعْيُـن ☐ اَلْأَكْتاف ☐ اَلْفَأْس ☑ اَلْأَسْنان ☐ مفرد: عَين - كَتِف - سِنّ/جمع: فُؤُوس

اَلْأَعيُـن(چشم‌ها)، اَلْأَكتاف (شانه‌ها)، اَلْأَسنان (دندان‌ها) / **اَلْفَأس(تبر)**

٤- اَلْغُراب ☐ اَلْعُصفور☐ اَلْحَمامَة ☐ اَلْمائِدَة ☑ جمع: غِرْبان - عَصافير- حمامات

اَلْغُراب(كلاغ)، اَلْعُصفور(گنجشک)، اَلْحَمامَة(كبوتر)، / **اَلْمائِدَة(سفرهٔ طعام)**

٥- اَلْعَظْم ☐ اَللَّحْم☐ اَلْعام ☑ اَلدَّم ☐ جمع: عِظام - لُحوم - أعْوام - دِماء

اَلْعَظْم(استخوان)، اَللَّحْم(گوشت)، اَلدَّم (خون) / **اَلْعام(سال)**

٦- اَلْخيام ☑ أَمْسِ☐ غَداً ☐ اَلْيَوم ☐ مفرد: خيمَة

أَمْسِ(ديروز)، غَداً(فردا)، اَلْيَوم(امروز) / **اَلْخيام(چادرها)**

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: أُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإعرابيَّ لِلْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ.

١- ﴿... رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنيا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ اَلْبَقَرَة: ٢٠١

پروردگارا در دنيا به ما نيكى و در آخرت [نيز] نيكى بده. / حَسَنَةً: مفعول ؛ الآخِرَةِ: مجرور به حرف جرّ

٢- ﴿... جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ...﴾ اَلْإسراء: ٨١ (اسم فاعل)

حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل ؛ الْباطِلُ: فاعل

٣- ﴿وَاسْتَعينوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ ... ﴾ اَلْبَقَرة:٤٣

از بردبارى و نماز يارى بجوييد. / الصَّبرِ: مجرور به حرف جرّ

٤- ﴿... فَأَنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبونَ﴾ اَلْمائِدَة: ٥٦ (اسم فاعل)

بى گمان حزب خدا چيره شدگان‌اند. / اللّهِ: مضاف اليه

٥- ﴿... كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوتِ﴾ آلُ عِمران:٨٥ (اسم فاعل)

هر كسى چشندهٔ مرگ است. / كُلُّ: مبتدا ؛ ذائِقَةُ: خبر

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: أُكْتُبْ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ مِنْ كَلِماتِ نَصِّ الدَّرسِ وَ التَّمارينِ.

١- اِبْنيَ الصَّغيرُ. (پسر كوچكم) ..... **بُنَيَّ** : پسركم

٢- بِنتيَ الصَّغيرَةُ. (دختر كوچكم) ..... **بُنَيَّتي**: دخترکم

٣- أَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسُهُ. بالاترين[قسمت] كوه و سرِ آن ..... **اَلْقِمَّة**: قلّه

(اسم تفضيل)

DaneshSad دانش صد

اسم مکان اسم مبالغه اسم فاعل
۴- مَكانُ وُقوفِ السَّيّاراتِ وَ الْحافِلاتِ. جای ایستادن خودروها و اتوبوس‌ها ..... اسم مکان **اَلْمَوْقِف**: ایستگاه

اسم مبالغه اسم مکان اسم مبالغه
۵- سَيّارَةٌ نَسْتَخدِمُها لِلْعُمَلِ فِي الْمَزرَعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در کشتزار به کار می‌بریم. ..... **اَلْجَرّارَة**[۱۵]: تراکتور

۶- صِفَةٌ لِجِهازٍ[۱۶] أَوْ آلَةٍ أَوْ أَداةٍ بِحاجَةٍ إِلَى التَّصليحِ. ویژگی‌ای برای دستگاهی یا ابزاری یا وسیله‌ای که نیاز به تعمیر دارد
اسم مفعول
..... **اَلْمُعَطَّلة**: خراب

● **اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: لِلتَّرجَمَةِ.**

۱-	**كَتَبَ: نوشت**	
	كُتِبَ التَّمرينُ: تمرین نوشته شد.	**لِمَ لا تَكْتُبينَ دَرْسَكِ؟** چرا درست را نمی‌نویسی؟
	أنتِ لَمْ تَكْتُبي شَيئاً: تو چیزی ننوشتی.	
۲-	**تَكاتَبَ :نامه نگاری کرد**	
	اَلصَّديقانِ تَكاتَبا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	**رَجاءً، تَكاتَبا:** لطفاً با هم نامه‌نگاری کنید.
	تَكاتَبَ الزَّميلانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.	
۳-	**مَنَعَ: بازداشت، منع کرد**	
	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از موادّ قندی منع شدم.	**لا تَمْنَعْنا عَنِ الْخُروجِ:** ما را از بیرون رفتن منع نکن.
	شاهَدْنا مانِعاً بِالطَّريقِ: مانعی را در راه دیدیم.	
۴-	**اِمْتَنَعَ: خودداری کرد**	
	لَنْ نَمْتَنِعَ عَنِ الْخُروجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	**لا تَمْتَنِعوا عَنِ الْأَكْلِ:** از خوردن خودداری نکنید.
	كانَ الْحارِسُ قَدِ امْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	
۵-	**عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد**	
	لِمَ ما عَمِلْتُم بِواجِباتِكُم؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	**أَ تَعْمَلونَ فِي الْمَصنَعِ؟** آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
	اَلْعُمّالُ مَشغولونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	
۶-	**عامَلَ: رفتار کرد**	
	إلٰهي، عامِلْنا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	**إلٰهي، لا تُعامِلْنا بِعَدْلِكَ:** خدای من، با دادگری‌ات با ما رفتار نکن.
	كانوا يُعامِلونَنا جَيِّداً: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.	
۷-	**ذَكَرَ: یاد کرد**	
	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	**ذُكِرْتَ بِالْخَيْرِ:** به نیکی یاد شدی.
	يَذْكُرُ الْأُستاذُ تَلاميذَهُ الْقُدَماءَ: استاد از شاگردان قدیمی‌اش یاد می‌کند.	
۸-	**تَذَكَّرَ: به یاد آورْد**	
	جَدّي وَ جَدَّتي تَذَكَّراني: پدربزرگ و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند.	**سَيَتَذَكَّرُنا الْمُدَرِّسُ:** معلّم ما را به یاد خواهد آورد.
	لا أَتَذَكَّرُكَ يا زَميلي: همکلاسیِ من، تو را به یاد نمی‌آورم.	

نکته: لِمَ لا تَكْتُبينَ؟ چرا نمی‌نویسی؟ / **لَمْ تَكْتُبي:** ننوشتی.
کلمه پرسشی به معنای چرا — با هم معادل ماضی منفی

[۱۵] **اَلْجَرّارَة:** علی وزن فَعّالَة اسم مبالغه است که بر ابزار و وسیله دلالت می کند به معنی تراکتور.

[۱۶] **جِهاز:** شاخه، دستگاه، سیستم، ماشین، قوه(دستگاه)، ابزار، وسیله / **آلة** : اسباب، ادوات، وسیله،سند./ **أداة:** ابزار، ابزار دست، وسیله.

DaneshSad دانش صد

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التّالِيَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرابِيَّ لِما تَحْتَهُ خَطٌّ.

سَمَكَةُ السَّهْمِ [1]

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْماكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّها تُطْلِقُ [2] قَطَراتِ الْماءِ مُتَتالِيَةً [3] مِنْ فَمِها إِلَى الْهَواءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلاقَ السَّهْمِ وَ تُطْلِقُ هٰذَا السَّهْمَ الْمائِيَّ فِي اتِّجاهِ الْحَشَراتِ فَوْقَ الْماءِ، وَ عِنْدَما تَسْقُطُ الْحَشَرَةُ عَلَى سَطْحِ الْماءِ تَبْلَعُها [4] حَيَّةً.

هُواةُ [5] أَسْماكِ الزّينَةِ مُعْجَبونَ بِهٰذِهِ السَّمَكَةِ، وَلٰكِنَّ تَغْذِيَتَها صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّها تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرائِسَ الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را پی در پی با قدرتی شبیه پرتاب تیر از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی شیفتهٔ این ماهی هستند، ولی غذا دادنِ به آنها (آن ماهی‌ها) برایشان سخت است؛ زیرا آن ماهیان دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةُ: مبتدا / **مُتَتالِيَةً:** حال / **الْهَواءِ:** مجرور به حرف جرّ / **الْحَشَرَةَ: فاعل / الْماءِ:** مضاف الیه / **حَيَّةً:** حال / **هُواةُ:** مبتدا / **مُعْجَبونَ:** خبر / **الْفَرائِسَ:** مفعول / **الْحَيَّةَ:** صفت

سَمَكَةُ التّيلابيا

سَمَكَةُ التيّلابيا مِنْ أَغْرَبِ الْأَسْماكِ تُدافِعُ عَنْ صِغارِها وَ هِيَ تَسيرُ مَعَها. إِنَّها تَعيشُ في شَمال إفريقيا. وَ هٰذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغارَها عِندَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُها بَعْدَ زَوالِ الْخَطَرِ.



ماهی تیلاپیلا

ماهی تیلاپیلا از عجیب‌ترینِ ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالی که همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس بعد از برطرف شدنِ خطر آنها را بیرون می‌آوَرَد.

صِغارِ(مفردش صغیر): مجرور به حرف جرّ/ **هِيَ تَسيرُ مَعَها:** حال / **صِغارَ:** مفعول

.....

۱- **سَمَكَةُ السَّهْمِ:** ماهی تیرانداز ۲- **أَطْلَقَ:** رها کرد ۳- **اَلْمُتَتالي:** پی درپی ٤- **بَلَعَ:** بلعید ٥- **اَلْهُواة:** علاقه‌مندان «مفرد: اَلْهاوي»[17]

● اَلتَّمرينُ السّابِعُ: تَرْجِمِ الْعِباراتِ التّالِيَةَ ثُمَّ عَيِّنِ «الْحالَ».

۱- مَنْ عاشَ بِوَجْهَيْنِ، ماتَ **خاسِراً** .

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می‌میرد./ خاسِراً

۲- أَقْوَى [18] النّاسِ مَن عَفا [1] عَدُوَّهُ **مُقْتَدِراً**[19] .

قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را با اقتدار عفو کند./ مُقتَدِراً

[17] **اَلْهُواة:** علاقه‌مندان «مفرد: اَلْهاوي» اسم فاعل است؛ **چون نوع اسم را از شکل مفرد تشخیص می دهیم.** مانند: اَلْقُضاة(القاضي)، اَلْعُداة(العادي)، النُّهاة (الناهي)، اَلْمُشاة (ماشي)

[18] **أَقْوَى**، بر وزن «أَفعَل»: اسم تفضیل مذکر است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَولَى، أَتقَى، أَعلَى

[19] **مقتدر:** بااقتدار، توانا / **اِقْتَدَرَ : اِقْتِدَاراً** [**قدر**] علیه: بر او توانائی یافت

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

٣- عِندَ وُقوعِ الْمَصائِبِ تَذهَبُ الْعَداوَةُ سَريعَةً.
هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود./ سَريعَةً

٤- مَنْ أَذْنَبَ [٢] وَ هوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النّارَ وَ هوَ يَبكي.
هرکس گناه کند در حالی‌که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی‌که گریه می‌کند./ هوَ يَضْحَكُ- هوَ يَبكي

٥- يَبقَى الْمُحسِنُ حَيّاً وَ إنْ نُقِلَ إلىٰ منازِلِ الْأَمواتِ.
انسان نیکوکار هرچند به منزل‌های مردگان منتقل شود، زنده می‌ماند./ حَيّاً

٦- إذا طَلَبْتَ أَنْ تَنجَحَ في عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحيداً [٣] وَ لا تَتَوَكَّلْ عَلَى النّاسِ. قام: ایستاد/ قامَ بـ: اقدام کردبه
اگر بخواهی در کارت موفّق شوی پس به تنهایی به انجام آن کار اقدام کن و به مردم تکیه نکن./ وَحيداً

---

١. عفا: عفو کرد (حروفه الأصليّة «ع ف و») ٢. **أَذْنَبَ**: گناه کرد← فعل شرط/ دخل: وارد شد←جواب شرط ٣. **وَحيداً** ≠ مَعاً
****نوع اسم:** أَعْجَبِ = أغرب(اسم تفضيل)- مُتَتالِيَةً(اسم فاعل)- هُواةُ(اسم فاعل)- مُعْجَبونَ(اسم مفعول)-التالية(اسم فاعل)-خاسرا(اسم فاعل)-أقوى(اسم تفضيل)-مُقتدر(اسم فاعل)-مُحسِن(اسم فاعل)-مَنازِل(اسم مكان)

● اَلتَّمرينُ الثّامِنُ: عَيِّنِ الصَّحيحَ في الْمُفرَدِ وَ جَمعِهِ.

١- سَمَكَة ، سَمَكات
٢- ذِكْرىٰ ، ذِكْرَيات
٣- فَريسَة ، فَرائِس
٤- قُربان ، قَرابين
٥- خَطيئَة ، أَخطاء — خَطيئَة(خطايا) ، أَخطاء (خطأ)
٦- طعَام ، مَطاعِم — طعَام (أطعَمَة) ، مَطاعِم (مَطعَم)
٧- دَعْوَة ، دَعَوات
٨- كِتابَة ، كِتابات
٩- شَعْب ، شُعَب — شَعْب (شُعوب) ، شُعَب (شُعْبَة)
١٠- عَظْم ، أعَاظِم — عَظْم (اَلْعِظام) ، أعَاظِم (أَعظَم)
١١- تِمثال ، أَمثِلَة — تِمثال (تماثيل) ، أَمثِلَة (مِثال)
١٢- سِنّ ، سَنَوات — سِنّ (أَسنان) ، سَنَوات (سَنَة)
١٣- عَصْر ، عُصور
١٤- صَنَم ، أَصنام
١٥- حاجّ ، حُجّاج
١٦- دَمْع ، دُموع
١٧- وَجْه ، وُجوه
١٨- بِنت ، أَبناء — بِنْت (بِنت يا اِبنَة،جمع سالمها: بنات)، أَبناء (اِبن)
١٩- إلٰه ، آلِهَة
٢٠- آيَة ، آيات

DaneshSad دانش صد